گاهشمار

اعتراض مکی به وام بانک صنعتی!

تنظیم و تالیف گاهشمار: حسن فرازمند

حسین مکی نماینده تهران در مجلس شورای ملی در هشتم تیر ۱۳۳۸ در نطق طولانی خود به موضوع یکی از پرداخت‌های وام توسط بانک صنعتی اشاره کرد و گفت: بنده شنیده‌ام که بانک صنعتی به شخصی ۴۷ هزار تومان وام داده و قرار است آن شخص ماهی ۳ هزار ریال (۳۰۰ تومان) پس دهد و من نمی‌دانم این پول تا چند سال دیگر مستهلک خواهد شد، ولی بنده برای اینکه این قضیه مشمول مرور زمان نشود، اسناد آن را تهیه کرده‌ام و درباره آن اعلام جرم می‌کنم تا مورد رسیدگی قرار گیرد. او همچنین در بخش دیگری از سخنان خود گفت: در سال ۱۳۱۷ اسکناس‌هایی با عکس رضاشاه امضای امیر خسروی توسط بانک ملی چاپ شده و به جریان افتاد و بعد که ابتهاج روی کار آمد (مدیرعامل بانک ملی شد) همین اسکناس‌ها با تغییر کلیشه و امضا به جریان افتاد و تنها غرض از این تغییر که باعث شد چندین میلیون از پول این ملت به جیب آن کمپانی انگلیسی که چاپ اسکناس به عهده اوست برود، این بود که امضای ابتهاج در ذیل اسکناس‌ها باشد که این تغییر برای مردم نفعی نداشته ولی ممکن است این فکر پیش آید که برای سفارش‌دهنده نان و آبی موجود بوده است!

اعلام نرخ گرمابه‌ها در تهران

شهرداری تهران در هشتم تیر ۱۳۳۸ با صدور اطلاعیه‌ای در جراید نرخ رسمی گرمابه‌های عمومی و خصوصی در تهران را اعلام کرد و از مردم خواست که حتی‌الامکان از حوله، لنگ، صابون و کیسه گرمابه‌ها استفاده نکنند. در این اطلاعیه آمده است نرخ‌ها از ۸ تیر ۱۳۳۸ به این شرح است:

- گرمابه خصوصی لوکس با کارگر ۲۳ ریال (بدون کارگر ۱۸ ریال)
- گرمابه خصوصی درجه یک با کارگر ۲۱ ریال (بدون کارگر ۱۶ ریال)
- گرمابه خصوصی درجه ۲ با کارگر ۱۹ ریال (بدون کارگر ۱۴ ریال)
- گرمابه خصوصی درجه ۳ با کارگر ۱۶ ریال (بدون کارگر ۱۱ ریال).

همچنین نرخ گرمابه‌های عمومی به این شرح است:
گرمابه عمومی لوکس با کارگر ۱۶ ریال، بدون کارگر ۱۰ ریال (و در صورتی که مشتریان از وان استفاده نمایند باید مبلغ ۶ ریال اضافه بپردازند).
گرمابه عمومی درجه یک و دو با کارگر ۱۴ ریال، بدون کارگر ۹ ریال.
گرمابه عمومی درجه ۳ با کارگر ۱۳ ریال، بدون کارگر ۸ ریال.
در توضیح تشریفات گرمابه‌ها نیز آمده است: حمام بدون کارگر یعنی اینکه مراجعه‌کننده خود را شست‌وشو دهد و فقط از حوله و لنگ خود استفاده نماید. نرخ‌های اعلام شده برای یک ساعت و ربع بوده و اطفال تا ۱۲ سال نصف قیمت خواهند بود.

ثبت کارخانه «لیلاند» در تهران

در هفته منتهی به هشتم تیرماه ۱۳۳۹ چند شرکت تازه‌تاسیس توانستند موقعیت خود را در تهران به ثبت برسانند که یکی از آنها شرکت «لیلاند» بوده است. در این باره نوشته شده است:
این شرکت برای وارد ساختن و سوار کردن (مونتاژ) و تعمیر اتومبیل و کامیون و نیز واردات قطعات یدکی و لوازم آنها با نام «شرکت سهامی کارخانه لیلاند ایران» با سرمایه ۲۱ میلیون ریال (۲۱۰ هزار تومان) به مدیریت آقایان عبدالمهدی کشفی، محمدباقر موسوی، «سرهاتری اسپایر»، «دونالد کرشام» و نیز آقای «ادموند هوبر» - که این سه نفر اخیر اهل انگلیس هستند - تشکیل شد. همچنین در همین روز اعلام شد شرکت تضامنی «عماد عزرا موشی ابوداود» و شریک او با سرمایه یک میلیون ریال برای صادرات و واردات به مدیریت آقای «عزراموشی» تبعه دولت عراق تاسیس شد.

برنامه ساخت ۱۴ سد در خوزستان

براساس طرح کلی که روز چهارشنبه هشتم تیر ۱۳۳۹ در جراید منتشر شد موسسه عمران خوزستان مدعی شد که می‌توان ۱۴ سد در خوزستان احداث کرد. در این طرح کلی آمده است: در خوزستان به علت وجود ۵ رودخانه می‌توان ۱۴ سد ساخت که مرتفع‌ترین آنها سد ۵ کارون با ارتفاع ۲۱۵ متر و کوتاه‌ترین آنها سد بختیاری با ارتفاع ۱۲۰ متر است. این گزارش نشان می‌دهد که با ساختن سه سد به روی رودخانه کرخه و ۲ سد به روی رودخانه جراحی و یک سد به روی رودخانه هندیجان می‌توان بیش از یک میلیون هکتار اراضی را آبیاری کرد و متجاوز از ۶ میلیون کیلووات نیروی برق تولید نمود. برآوردهای کارشناسان نشان می‌دهد هزینه ساخت این سدها متجاوز از ۱۱۲ میلیارد ریال است و گفته شده است میزان آبی که سالانه از پنج رودخانه خوزستان به دشت‌های آن جاری می‌شود حدود ۳۵ میلیارد متر مکعب است و منافع اقتصادی که می‌توان از این رودخانه‌ها به دست آورد حتی بیش از آن است که این رقم نشان می‌دهد و از این سدها می‌توان برقی معادل چهار برابر برق تولیدی طرح رودخانه «سن لوران» به دست آورد.

نخستین آسفالت خیابان آزادی تهران

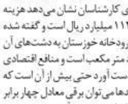

یک مقام مطلع در شهرداری تهران در هشتم تیر ۱۳۳۹ اعلام کرد: کار آسفالت خیابان «آیزنهاور» (آزادی) به زودی شروع می‌شود. او در این خبر یادآور شده علاوه بر این خیابان‌های عباس‌آباد (شهید بهشتی امروز)، خیابان جنگل ساعی (وزرا)، خیابان شیراز و چند خیابان دیگر در شمال تهران توسط مقاطعه‌کاران آسفالت‌ریزی خواهد شد. او گفته است در سال ۱۳۳۹ شهرداری بیش از یکصد خیابان را در شمال، جنوب، شرق و غرب تهران آسفالت خواهد نمود و مبلغ ۵۰ میلیون تومان به این کار اختصاص داده است. مدیرکل فنی شهرداری اضافه کرده است: قرار است فردا صبح ساعت ۹ شهردار تهران به اتفاق خبرنگاران از تمام نقاط شهر که برنامه آسفالت‌ریزی در آنها آغاز شده دیدن کنند.

بالتازار، پزشک فرانسوی که انستیتو پاستور ایران را متحول کرد

ریشه‌کنی طاعون و لوله‌کشی آب

فهیمه نظری

«در میان تمام سازمان‌های فرانسوی بناشده در ایران، انستیتو پاستور ایران از برجسته‌ترین و تحسین‌برانگیزترین آنها است...» این جمله را ژنرال دوگل در ۲۷ مهر ۱۳۴۲ در بازدید از انستیتو پاستور ایران گفت؛ زمانی که تازه هفت سال از پیوستن پروفسور بالتازار، اپیدمیولوژیست و بنیانگذار انستیتو پاستور نوین ایران به این سازمان می‌گذشت. نهادی که در هنگام ادای این نطق تاریخی توانسته بود با تلاش‌های شبانه‌روزی مارسل بالتازار فرانسوی و تیم همراه ایرانی - فرانسوی‌اش این گونه مورد ستایش قرار گیرد در ابتدای ورود بالتازار اما با نامش (انستیتو پاستور) فرسخ‌ها فاصله داشت. واکسن‌هایش بی‌اثر بودند و بیماری‌های اپیدمی چون طاعون هر روز جان ده‌ها نفر را می‌گرفتند. روستاییان در روستاهای دورافتاده مورد هجوم گرگ‌های درنده قرار می‌گرفتند و با ویروس هاری از پای درمی‌آمدند و تنها مرکز نگهداری جزامیان در نزدیکی‌های مشهد بود که هیچ کس جرات نزدیک شدن به آن را نداشت. بالتازار اما سفیر سلامت بود؛ سفیری که با گام نهادن بر این سرزمین، بر تمام این تاریکی‌ها چوبی جادویی کشید و طرحی نو در انداخت.

کتاب «بالتازار، ماجراجوی طاعون» زندگی‌نامه بالتازار به کوشش دکتر احسان مصطفوی است؛ شخصی که سال‌ها پس از بالتازار به انستیتو پاستور ایران قدم گذاشت و ادامه‌دهنده راه او شد. وی به جهت احساس دین به تلاش‌های بی‌دریغ استادش، این کتاب را براساس اسناد مکتوب انستیتو پاستور، دست‌نوشته‌های بالتا و همسرش، عکس‌ها و فیلم‌های موجود از تحقیقات وی و با تکیه بیشتر بر زندگی‌نامه‌ای گرد آورده که ژان منبورگ، برادر همسر سابق بالتا نوشته است. ژان پس از غرق شدن خواهر جوانش در دریای خزر به درخواست بالتا، شغل جنگلبانی را در فرانسه رها کرد و به ایران آمد تا هم همدم تنهایی بالتای همسرمرده باشد و هم پابه‌پای تیم تحقیقاتی او از یافته‌های آنان فیلم و عکس تهیه کند.

انستیتو پاستور ایران هنگام ورود بالتا

سازمانی که بالتا برای نخستین بار در آن قدم گذاشت بی‌شک هیچ شباهتی به انستیتو پاستور پاریس نداشت؛ جایی که به گونه‌ای شعبه مادر به حساب می‌آمد و لاجرم یک سر و گردن از شعبه‌های دیگر بالاتر، اختلاف پاستور ایران اما با آن چیزی بیش از اینها بود. این سازمان به قول بالتا «بیشتر به سطح کره ماه شبیه بود تا یک انستیتوی علمی!» احسان مصطفوی حال و روز آن روزهای این سازمان را برای بالتا بسیار پرچالش بیان می‌کند؛ اوضاعی که اصلا به کام او نبود و کارکنان سابق این سازمان که کار خاصی انجام نمی‌دادند «خیلی مودبانه به او می‌فهماندند که چون در کشور خودش نیست، نباید انتظار زیادی از آنها داشته باشد.» بالتا اما بیدی نبود که با این بادها از میدان به در شود؛ بنابراین بدون توجه به موانع و با امید تمام طرح‌های نوسازی این سازمان بلبشو را در ذهن می‌ریخت. مصطفوی درباره احوال آن روزهای بالتا از زبان ترز، همسر نخست وی می‌نویسد: «بالتا در تمام بخش‌های انستیتو پاستور ایران با حالت متفکرانه قدم می‌زد و آنها را با قدم‌هایش متر می‌کرد تا مساحت آنها را به منظور بازسازی دوباره آزمایشگاه‌ها، سالن‌ها و دفتر کار مدنظر داشته باشد.» چراکه او تصویری فراتر از این ویرانه‌ها بر ذهن داشت: «من فقط بنایی جدید، باغ زیبای پرگل و حیوان‌خانه بی‌نظیری را می‌بینم که در تصورات خود مدنظر دارم و ویرانی‌ها را نمی‌بینم.»

شخم پاستور و کینه‌توزی اخراجی‌ها

چند ماه پس از استقرار بالتا و همسرش ترز در ایران، قرارداد ریاست وی بر انستیتو پاستور ایران - در سوم شهریورماه ۱۳۲۵ - برای مدت پنج سال منعقد شد. این تنها نامی پرطمطراق بود، در ورای آن او بیشتر به کشاورزی می‌ماند که باید نخست این زمین را از نو شخم می‌زد و علف‌های هرز را بیرون می‌کشید. این علف‌های هرز کارکنان ناکارآمدی بودند که سال‌ها بدون هیچ دستاورد و تلاشی بودجه این سازمان بی‌بنیه را حیف و میل می‌کردند. بالتا دست‌کم باید دوسوم آنها را اخراج می‌کرد؛ کاری که پیامدهای آن حتی تا پایان خدمتش در ایران هراز چندگاهی گریبانگیرش می‌شد و بر سر پیشبرد اهدافش مانع می‌تراشید. مصطفوی در این باره می‌نویسد: «پاکسازی کارکنان بالطبع دشمنان بسیاری برای بالتا تراشید. بعد از پاکسازی، دست‌نوشته‌های متعددی به دست بالتا رسید که او و خانواده‌اش را هدف قرار داده بودند.» این در حالی بود که بسیاری از این کارکنان تعدیل‌شده در سایر وزارتخانه‌های دولتی جذب شدند و بعدها هر گاه گذر پرونده‌های پاستور به بخش‌های مربوط به آنها می‌رسید از کارشکنی دریغ نمی‌کردند؛ بنابراین به‌طور بالقوه «همواره به منظور ایجاد مانع بر سر راه پیشبرد کارهای پاستور و برای مسدود کردن یک نامه یا چک انستیتو پاستور ایران، کارمندی از یک وزارتخانه یا کمیسیون مجلس وجود داشت!»

کمبود بودجه و جدیت بالتا

یکی از مشکلاتی که بالتازار از بدو ورودش به انستیتو پاستور ایران به‌صورت جدی با آن دست و پنجه نرم می‌کرد، مساله کمبود بودجه بود؛ مساله‌ای که حتی همسر آرام و موقر وی، ترز را نیز کلافه کرده بود: «متأسفانه در حال حاضر در اینجا کار زیادی برای انجام دادن وجود ندارد. ما با به دست آوردن این موقعیت عمیقا احساس خوشبختی و غرور می‌کردیم؛ اما بالتا در حال حاضر هیچ پولی برای انجام دادن وظایف خود ندارد. اگر اوضاع به همین شکل پیش برود، مجبور خواهد بود که بگوید نمی‌تواند کاری انجام دهد و انستیتو پاستور را ببندد زیرا نمی‌تواند مسوولیت این وضعیت را بپذیرد.»

با همه اینها اما بالتا ناامید نبود و برای دست یافتن به رویای خویش، یعنی تحول انستیتو پاستور خسته پیشین به سازمانی قبراق از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد تا جایی که بی‌آنکه حتی یک ریال از مبلغ قراردادش دریافت کرده باشد، خود با جدیت تمام در بازسازی بنای آن می‌کوشید و همه کارکنان را نیز به کار وامی‌داشت و گاه «حتی با در دست گرفتن جارو و سطل» به کارکنان بخش خدمات طریقه شستن زمین را آموزش می‌داد.»

سرانجام در آخر مهرماه بودجه انستیتو پاستور ایران داده شد. «این فقط شروع کار بود چون بالتا تا آخر حضور خود در ایران یعنی سال ۱۳۴۴ همچنان برای تغییر و نوسازی جنگید» چراکه کمبود بودجه هربار بنا به دلایلی گریبانگیر این سازمان تحیف می‌شد؛ دلایلی که بیشتر سیاسی بودند و گریزی از آن وجود نداشت. بالتا در یکی از دست‌نوشته‌هایش درباره مشکل همیشگی کمبود بودجه می‌نویسد: «در این کشور هر روز یک بحران در مجلس اتفاق می‌افتد، اختلافات دو بلوک غرب و شرق عملا پولی را در صندوق دولت باقی نگذاشته است. طبیعتا برای انستیتو پاستور ایران نیز چیز کمی باقی مانده است.»

جست‌وجوی طاعون در دورافتاده‌ترین نقاط ایران

به‌رغم بحران مالی مستدام در سازمان انستیتو پاستور ایران، بالتا سرانجام پس از پیشبرد حد معقولی از کار ساخت‌وساز، ماموریت اصلی خویش را آغاز کرد و در سال ۱۳۲۹ نخستین تیم تحقیقاتی‌اش را به منظور آزمایش روی جوندگان و شناسایی دلیل آلودگی برخی از آنان راهی یکی از روستاهای دورافتاده کردستان کرد؛ تیمی متشکل از دکتر بهمنیار از دستیاران خبره بالتا که همیشه تلاش‌هایش مورد تقدیر بالتا بود، یک راننده، یک تکنیسین آزمایشگاه، یک آشپز و ژان منبورگ برادر همسرش که برای تهیه عکس و فیلم تیم را همراهی می‌کرد. بحران مالی سازمان تا حدی بود که بالتا گاه برای مرتفع کردن مشکلات و جبران کمبود امکانات چاره‌ای جز کشف و ابداع راه‌حل‌های خلاقانه نداشت. در این سفر نیز بالتا باید از پیش برای مشکل کمبود قفس حیوانات چاره‌ای می‌اندیشید؛ بنابراین به جای منتظر ماندن و خواباندن پروژه «تصمیم گرفت با قرار دادن یک تور سیمی روی پیت‌های خالی نفت... قفس حیوانات را درست کند.»

تیم تحقیقاتی بالتا که برای نجات جان مردمان نقاط محروم سختی‌های راه‌های صعب‌العبور را به جان خریده بودند برای استقرار خود در سایت موردنظرشان به دلیل بحران مالی مجبور بودند در خانه‌ای روستایی استقرار یابند؛ جایی که میان سالن غذاخوری با اتاق نگهداری حیوانات جونده تنها یک اتاق فاصله بود. منبورگ در توصیف این فضا می‌نویسد: «ورودی خانه را برای آشپزخانه در نظر گرفتیم. یک قسمت را سالن غذاخوری و اتاق سوم را هم که برای کالبدشکافی و قرار دادن حیوانات مناسب‌تر بود، آزمایشگاه کردیم.» ماموریت‌های بعدی نیز به همین ترتیب و با حضور بالتا در نقاط دیگری چون مریوان و چند روستای صعب‌العبور دیگر کردستان و ملایر ادامه یافت. این ماموریت‌های پی‌درپی «به بالتا امکان داد تا نتیجه‌گیری کند که محدوده گستردگی طاعون در جوندگان وحشی همچنان در منطقه کردستان است.»

بیماری ثریا اسفندیاری و لوله‌کشی آب تهران

علاوه بر تلاش‌های بالتا و همکارانش در ریشه‌کن کردن طاعون در ایران، یکی از نکات جالبی که ژان منبورگ در خاطراتش به آن اشاره می‌کند، لوله‌کشی آب تهران توسط وی و کارشکنی‌هایی است که از سوی عده‌ای برای به سرانجام نرساندن آن انجام می‌گرفت. به نوشته وی ماجرا از آنجا آغاز شد که در سال ۱۳۲۹ ثریا همسر شاه به دلیل آلودگی آب تهران، به تب تیفوئید مبتلا شد «فردای آن روز بالتا را وزیر بهداشت احضار کرد و روزنامه‌ها در صفحه اول خود نوشتند: هیات دولت براساس پیشنهاد وزیر بهداشت، این امکان را برای کمیسیونی متشکل از شهردار تهران و دکتر بالتازار فراهم کرد تا تدابیری را برای جلوگیری از آلودگی آب آشامیدنی تهران به‌کار گیرند و لوله‌کشی آب آشامیدنی تصفیه‌شده را در تهران اجرا کنند.» باید خدا را به خاطر تب تیفوئید ثریا سپاسگزار بود چراکه اگر او بیمار نمی‌شد شاید پروژه لوله‌کشی آب تهران همچون گذشته برای سال‌های متمادی همچنان در مرحله حرف باقی می‌ماند، همان‌طور که از ده سال پیش مانده بود و به نوشته منبورگ انجمن توزیع‌کنندگان آب آشامیدنی که خیلی هم بانفوذ بودند جلوی آن را گرفته بودند.

منبورگ که هنگام بازدید اولیه بالتا از ساختمان پمپاژ آب قنات در تهران او را همراهی می‌کرد، در خاطراتش بالتا را در مقابل وضعیت اسفناک این ساختمان اصلا متعجب نمی‌بیند، گویی دیگر این نابسامانی‌ها برایش عادی شده بود و به‌زعم برادر همسرش تنها به این می‌اندیشید که «باید همه چیز را دوباره ساخت.» این گونه بود که حتی با وجود اینکه هیچ سازمانی برای اضافه کردن کلر به آب وجود نداشت، شخصی به نام ناموری که شیمی‌دان بود کلر را در ایران از کربنات و دوسود تهیه کرد تا بدین ترتیب ظرف مدت چهار سال تهران به باکیفیت‌ترین آب آشامیدنی دست پیدا کند. بالتا در دست‌نوشته‌های خود درباره این اقدام می‌نویسد: «این فعالیت بسیار موثر بود. به مدت چهار سال بهترین آب و با کیفیت خوب در اختیار مردم قرار گرفت و به دنبال آن از طریق شرکت دگرمون فرانسه مدرن‌ترین و بهترین کارخانه‌های تصفیه آب تاسیس شد.»

ملی شدن نفت و سال‌های تاریک پاستور

منبورگ به‌عنوان فردی که بیشتر حوادث انستیتو پاستور ایران را در زمان ریاست بالتا از نزدیک درک کرده است، در خلال خاطراتش از پاستور در روزهای ملی شدن نفت، ناگزیر از پیامدهای آن بر این سازمان می‌گوید. آنچه در این بخش اهمیت دارد، گواهی او به‌عنوان شاهدی عینی و عضوی فعال در سازمان انستیتو پاستور است که سال‌های پس از ملی شدن صنعت نفت را فارغ از بحث ملی آن، سال‌های تاریکی برای این سازمان توصیف می‌کند: «سال ۱۳۳۱، برای انستیتو پاستور ایران سال تاریکی بود؛ زیرا با ملی شدن صنعت نفت که درآمد اصلی ایران بود، دیگر پولی برای دولت دکتر مصدق در خزانه نماند؛ انستیتو پاستور هم که از نظر مالی به دولت وابسته بود، دچار چالش شد.» این در حالی بود که قرارداد بالتا به پایان خود نزدیک می‌شد و به لطف کارمندان تعدیل‌شده پاستور که حالا در وزارتخانه‌ها و یا مجلس پراکنده بودند، تصویب پروژه‌های این سازمان مدام به زمان دیگری موکول می‌شد! بالتا اما در این شرایط نیز میدان را خالی نکرد و با وجود اذعان به آن در نامه‌ای به دبیر ارشد انستیتو پاستور پاریس، دکتر به‌لان، حفظ انستیتو پاستور ایران را بالاتر از همه این سختی‌ها دانست: «وضعیت به‌طور وحشتناکی سخت است و خزانه خالی است... قراردادم در مجلس رأی نیاورده است و من هم عملا حقوقی دریافت نخواهم کرد. ماشین‌ها متوقف شده‌اند و همه‌چیز به بعد موکول شده است ولی تا زمانی که خرگوش و خوکچه‌های هندی و میمون‌ها چیزی برای خوردن دارند ملال زیادی ندارم! حفظ و سرپانگه‌داشتن انستیتو پاستور ایران، ارزش این مشقت و سختی کشیدن را دارد.»

این حد از امید نیز اما به نوشته منبورگ پاسخگوی شرایطی نبود که از پس بحران نفتی ایران دیگر داشت رنگ و بویی از فاجعه می‌گرفت. شرایط مالی به قدری وخیم بود که بالتا در فروردین ۱۳۳۱ نوشت: «چیزی که مانع خواب آرام من می‌شود، قرض داشتن و بدهکار بودن است، به‌خصوص که حقوقی هم دریافت نمی‌کنم و با مساعده روزگار می‌گذرانم، این وضعیت انستیتوی من است.» بحران تا جایی پیش رفت که در تیرماه حتی بیمارستان‌ها بسته شد. بالتا برای حفظ دستاورد سازمانی که به حق در راه نوسازی آن بی‌وقفه کوشیده بود به فکر کمک از آمریکایی‌ها افتاد اما چیزی که مانع تقاضای وی از آنها می‌شد نگرانی از دست‌اندازی آنها بر این سازمان بود. به‌هرروی بخت با بالتا یار شد و به دلیل تحقیقات مثمرثمرش بر روی هاری و طاعون در نهایت توانست «حمایت آمریکایی‌ها را بدون هیچ چشمداشتی به انستیتو پاستور طلب کند.»

میراث بالتا

علاوه بر تحقیقات نتیجه‌بخش بالتا و تیم تحقیقاتی‌اش روی طاعون، دستاورد مهم دیگر وی تحقیق روی هاری و تجربه موفقش در به‌کارگیری سرم در کنار واکسن برای درمان هارگزیدگان بود. این دستاورد به حدی اهمیت داشت که «از سال ۱۳۳۴ درمان زخم‌های عمیق به روش توام واکسن و سرم وارد دستورالعمل سازمان جهانی بهداشت شد.» از دیگر خدمات بالتا نوشتن گزارشی درباره فلج اطفال و تاکید وی بر ضرورت وجود آزمایشگاه‌های مجهز برای اندازه‌گیری نمونه‌های سرم گرفته‌شده در ایران بود که سرانجام به انجام سراسری واکسیناسیون فلج اطفال در ایران انجامید.

پروفسور بالتازار

کمک به جذامیان، ایجاد مراکزی برای بازپروری آنها و جذب افرادی از فرانسه برای کمک به آنها از دیگر اقدامات ارزنده وی در ایران بود. وجود تنها یک مرکز در اطراف مشهد برای جذامیان و شرایط اسفناک آنان به حدی بالتا را تحت تاثیر قرار داد که در سال ۱۳۳۱ در مکاتبه‌ای با یکی از دوستانش که در اروپا روی این بیماری کار می‌کرد، نوشت: «در ایران فقط یک مرکز درمان جذام در نزدیکی مشهد وجود دارد. در آنجا ۲۰۰ نفر جذامی زندگی می‌کنند و بقیه آزادانه در همه‌جا رفت‌وآمد می‌کنند.» او حتی به همین نامه هم اکتفا نکرد و از سازمان جهانی بهداشت نیز در این زمینه تقاضای اعزام کارشناس کرد. سرانجام با پیگیری و تلاش‌های وی مرکز بازپروری جذامیان در تهران ایجاد شد و نگاه مردم تا حد زیادی نسبت به این بیماری تغییر کرد. تحقیقات روی واکسن آبله و انجام سراسری آن، برآمدن سازمان انتقال خون در سال‌های بعد و مقابله با ویروس وبا از دیگر نتایج تلاش‌های شبانه‌روزی بالتا و همکاران ایرانی - فرانسوی‌اش در انستیتو پاستور ایران بود.

▪ سازمانی که بالتازار برای نخستین بار در آن قدم گذاشت بی‌شک هیچ شباهتی به انستیتو پاستور پاریس نداشت. این سازمان به قول بالتازار «بیشتر به سطح کره ماه شبیه بود تا یک انستیتوی علمی!» «بالتازار در تمام بخش‌های انستیتو پاستور ایران با حالت متفکرانه قدم می‌زد و آنها را با قدم‌هایش متر می‌کرد تا مساحت آنها را به منظور بازسازی دوباره آزمایشگاه‌ها، سالن‌ها و دفتر کار مدنظر داشته باشد.» چراکه او تصویری فراتر از این ویرانه‌ها بر ذهن داشت

بدون تردید در راه بازسازی و نوسازی چنین مرکز عظیمی برای مقابله با بیماری‌های اپیدمی که موجب شد الگوی آن از سمت انستیتو پاستور فرانسه به دیگر کشورها نیز پیشنهاد شود، نمی‌توان نقش همراهان شریف ایرانی بالتا را نادیده گرفت. همراهانی چون دکتر بهمنیار که بالتا برای شناساندن توانایی او به همکاران فرانسوی‌اش در مرکز پاستور پاریس زحمات فراوانی کشید. دکتر مهدی قدسی که سال‌ها عمر و تلاش شبانه‌روزی خود را به تولید واکسن ب.ث.ژ اختصاص داد و با حداقل امکانات موفق به تولید واکسن باکیفیت در ایران شد و... به ثمر نشستن توانایی‌های چنین افرادی بود که خیال بالتا را برای سپردن کامل انستیتو پاستور ایران به افراد بومی راحت کرد. وی که با پرورش چنین افراد کارکشته‌ای دیگر رسالت خود را انجام‌شده می‌دانست سرانجام در اسفند ۱۳۳۹ «صندلی ریاست انستیتو پاستور ایران را که در اصل چهارپایه‌ای با روکش چرمی بود به دکتر مهدی قدسی واگذار کرد.» اما همچنان تا سال‌ها بعد بدون هیچ پست سازمانی و تنها در مقام همراهی دلسوز در کنار این مجموعه باقی ماند.

چهره‌ها

زادروز ایده‌پرداز فقرزدایی

گروه تاریخ و اقتصاد: ۲۸ ژوئن، زادروز محمد یونس، اقتصاددان بنگلادشی و برنده جایزه صلح نوبل در سال ۲۰۰۶ است. محمد یونس، سال ۱۹۴۰، در دهکده باثوآ، واقع در منطقه بریتیش راج (بنگلادش مدرن) و در خانواده‌ای مسلمان به دنیا آمد. او تحصیلات دانشگاهی خود را در سال ۱۹۵۷، در گروه اقتصاد دانشگاه داکا شروع کرد و پس از اخذ مدرک کارشناسی ارشد، در سال ۱۹۶۱ به‌عنوان مدرس در اقتصاد در کالج چیتا گونگ مشغول به فعالیت شد که طی آن دوران یک کارخانه بسته‌بندی راه‌اندازی کرد که سوددهی مناسبی هم داشت. در سال ۱۹۶۵ با دریافت بورسیه تحصیلی کامل، برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و ۵ سال بعد، موفق به اخذ مدرک دکترا از دانشگاه وندربیلت شد. یونس در زمان جنگ آزادی‌خواهانه بنگلادش در سال ۱۹۷۱، کمیته شهروندی موثری را بنیان‌گذاری کرد.

شاید بتوان نقطه عطف زندگی محمد یونس را بعد از بازگشت به بنگلادش دانست. او از آمریکا به بنگلادش آمد و با مشاهده قحطی حاصل از جنگ، خود را درگیر فعالیت‌های کاهش فقر کرد و به‌عنوان پروژه‌ای تحقیقاتی، یک برنامه اقتصادی روستایی را طراحی کرد. در سال ۱۹۷۵ طرحی تحت عنوان «مزرعه سه شراکتی عصر جدید» ارائه داد که دولت نیز این طرح را اقتباس و اجرایی کرد. در سال ۱۹۸۳، این پروژه آزمایشی به‌عنوان یک بانک، برای فقرای بنگلادش شروع به کار کرد که به نام بانک گرامین (بانک روستایی) تغییر کرد. در اینجا بخشی از گفت‌وگوی او با سایت آکادمی نوبل را به نقل از نشریه «تجارت فردا» می‌خوانید:

▪ شما را آغازگر برخی برنامه‌های خلاقانه دیگر در بنگلادش می‌دانند مثل «گرام سارکر» (دولت روستایی) که من در مورد آن چیزی نمی‌دانم یا راه‌اندازی بانک گرامین که برای همه شناخته‌شده است. ریشه این طرح‌ها کجاست؟ در آموزه‌های علم اقتصاد در آمریکا یا در علایق سوسیالیستی محمد یونس؟

ایده‌های من بیشتر از آنکه ریشه در سرمایه‌داری یا سوسیالیسم داشته باشد، ریشه در واقعیت دارد. مردم کشور من فقیر هستند و این بالاترین و بزرگ‌ترین حقیقت موجود است، بنابراین همه مساله‌هایی که در ذهن من شکل گرفته معطوف به حل مساله فقر بوده است. مثلا نظریه گرام سارکر (دولت روستایی) را به این دلیل مطرح کردم که بر مبنای آن دولتی محلی با مشارکت اهالی روستاها تشکیل شود. این برنامه موفقیت خود را در فاصله‌ای کوتاه نشان داد و دولت بنگلادش خیلی از این ایده استفاده کرد. در سال ۱۹۷۸ جایزه ریاست‌جمهوری بنگلادش را به دلیل طراحی نظامی متشکل از زراعت تعاونی سه‌بخشی، دریافت کردم که این برنامه را نیز دولت بنگلادش با نام برنامه مشارکت یکجا به کار گرفت. بانک گرامین هم در سال ۱۹۷۶ تاسیس شد که مبنای اصلی کار آن، وام خرد و اعتبار خرد بود. در ابتدای راه که بودیم، فکر نمی‌کردیم این ایده‌ها که در بسیاری از کشورها آرمان‌گرایانه و غیرقابل اجرا به نظر می‌رسد، در بنگلادش به خوبی عمل کند و این نشان می‌دهد که دو ویژگی در پیشبرد چنین طرح‌هایی اهمیت دارد. نخست ایده‌های خوب و دوم پافشاری بر اجرای آن. من هم فردی سرسخت و خستگی‌ناپذیر هستم و مطمئن باشید اگر به این نتیجه برسم که فکر و ایده‌ام درست است، با تمام توان برای تحقق آن حرکت می‌کنم و تا زمانی که آن کار را انجام ندهم، دست از تلاش برنمی‌دارم.

▪ در برخی کشورها، نزدیکی به مردم و طبقه فرودست و گفتن این نکته که «من نوکر مردم هستم» یا «آمده‌ام تا از ثروتمندان بگیرم و به فقرا بدهم» بیشتر با هدف جلب رای صورت می‌گیرد. همان سیاستی که به آن «پوپولیسم» می‌گوییم. هدف محمد یونس از نزدیکی به مردم فقیر بنگلادش چه بوده است؟

بدترین نوع فریب، فریب مردم فرودست جامعه است. فرودستان دارایی و ثروت ندارند که به واسطه از دست دادن‌شان غصه بخورند. فریب آنها، فریب باور آنهاست. فریب اعتماد آنهاست. من هیچ‌گاه درصدد فریب آنها نبوده‌ام. هیچ‌گاه از دوستی آنها برای اهداف سیاسی و نمایشی استفاده نکرده‌ام. من حتی به سیاست‌های رابین هودی هم علاقه ندارم و معتقد نیستم باید از فردی گرفت و به فرد دیگری داد. هر کس برای هر کاری که می‌کند، انگیزه‌ای دارد. مثلا افرادی هستند که متحمل زحمت زیادی می‌شوند تا بلندترین کوه‌های جهان را فتح کنند. چنین کاری از عهده هر کسی برنمی‌آید و در عین حال احتمال زیادی وجود دارد که فرد از چنین حرکت خیره‌کننده‌ای به دنبال کسب درآمد باشد. البته کسب پول یک انگیزه عمومی برای انجام دادن بسیاری از کارهاست. اما شادی و غرور مردمان دیگر نیز یک انگیزه محکم است. ما معمولا چنین نقش‌ها و علایقی را در نظر نمی‌گیریم. فعالیت‌های من هم چنین حالتی دارد. برای من بسیار شیرین است که به افراد انگیزه و امکان کارآفرینی بدهم. من از شما دعوت می‌کنم که این حس را امتحان کنید. خیلی شیرین است. اگر دوست داشتید، تصمیم خود را بگیرید. من آن را چشیده‌ام و دریافتم کار هیجان‌انگیزی است، هیجان‌انگیزتر از پول درآوردن.

▪ ایده اولیه شما در مورد وام خرد از کجا به وجود آمد؟

من این داستان را بارها گفته‌ام و باز هم دوست دارم بارها و بارها تکرار کنم. همه اینها یک اتفاق است. ممکن است شما فرد پولداری باشید و از دنیای خود لذت ببرید. اما یک اتفاق می‌تواند دنیای جدیدی پیش روی شما ایجاد کند. شما در دنیای جدید واقعیت‌های زیادی می‌بینید. مثل اینکه در اطراف شما افراد فقیر زیادی وجود دارند که شب‌ها گرسنه می‌خوابند. این خوب نیست که در دنیای بزرگ حتی یک گرسنه وجود داشته باشد. رسالت ما زمانی تمام می‌شود که حتی یک فقیر در دنیا وجود نداشته باشد. ممکن است بگویید غیرممکن است که ریشه فقر خشکانده شود اما من می‌گویم حتی کم کردن فقرا هم یک اتفاق خیلی خوب است. باید به این فکر کنید که در زندگی به چند انسان فقیر کمک کرده‌اید تا کار کند و سهم خود را از طبیعت و زندگی بگیرد. درجه خوب بودن شما اینجا مشخص می‌شود.

- منبع: سایت آکادمی نوبل
مجله تجارت فردا، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۲، شماره ۳۸